





کلبه آرامش

دخترانه



سرشناسه	: بانکی پورفرد، امیرحسین، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: کلیه آراش دخترانه (دایره) جایگاه و نقش دختر در خانواده / مولف امیرحسین بانکی پورفرد، فاطمه مالکی؛ به سفارش معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.
مشخصات نشر	: مشهد: آستان قدس رضوی، موسسه فرهنگی قدس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۳۹ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۹-۲۲۷-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
یادداشت	: از سری کتابهای کلیه آراش - دخترانه (دایره) جایگاه و نقش دختر در خانواده
یادداشت	: کتابنامه ص. ۳۷-۳۹.
موضوع	: دختران
موضوع	: دختران در قرآن
موضوع	: دختران - روانشناسی
موضوع	: دختران - روابط خانوادگی
شناسه افزوده	: مالکی، فاطمه، ۱۳۶۵ -
شناسه افزوده	: آستان قدس رضوی، موسسه فرهنگی قدس
شناسه افزوده	: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی
رده بندی کنگره	: Q۱۳۹۲۷۷۱۱Q / آفا
رده بندی دیویی	: ۱۲۳/۶۴۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۹۱۸۳۴
تاریخ در خواست	: ۱۳۹۴/۱۲/۱۸
تاریخ پاسخگویی	:
کد پیگیری	: ۳۱۹۰۰۶۶



عنوان کتاب: کلیه آراش (دخترانه)

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی

نویسنده: امیرحسین بانکی پور فرد، فاطمه مالکی

ارزیاب علمی: حجت الاسلام و المسلمین سید محمود مرویان حسینی

ویراستار زبانی: سیدعلی آقا حیدری («ویراستاران»)

طراح جلد و صفحه آرایی: عباس پرچی

ناشر: انتشارات قدس رضوی

چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

شمارگان: ۲۵۰۰۰

نوبت چاپ: دوم، بهار ۱۳۹۶، ویرایش دوم

نشانی: حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، مدیریت فرهنگی

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵ **تلفن:** ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

(حق چاپ محفوظ است)



فهرست مطالب

درآمد	۶	۲۴	سرشار از لطف
دختر بودن برای خودش عالمی دارد	۷	۲۵	بهتر از هزار چیز
فصل اول: لطیف تر از باران	۹	۲۶	برکت آور
من چطوری ام	۱۰	۲۷	فصل سوم: مهربانی
چه کسی من را می شناسد؟	۱۰	۲۹	بعضی از دخترها هستند که...
فصل دوم: ریحانه الهی	۱۷	۳۱	ویژگی دختر در خانه، مهربانی
مقام دختر	۱۸		اوست
هدیه الهی	۱۹	۳۳	کمک حال مادر
انتخاب خدا	۲۰	۳۷	مهربان به پدر
نشانه مهر	۲۰	۴۱	تو بابا را به چه می شناسی و بابا در
دوست داشتنی	۲۱		چه فکری است؟
دسته گل خوش بو	۲۱	۴۵	هنرمندی دختر
نشانه نیکی	۲۲	۴۸	شور و شوق خانه
کوثر الهی	۲۳	۵۱	کتابنامه
نیکی ماندگار	۲۴	۵۲	مسابقه فرهنگی دخترانه



درآمد



دین مبین اسلام خانواده را مهم‌ترین بستر تکامل انسان دانسته است. بر اساس همین دیدگاه، روایت‌های فراوانی افراد را به تشکیل خانواده تشویق کرده‌اند. خانواده بسترساز بسیاری از عادات و آداب انسان‌ها در زندگی است. خانواده اجتماعی کوچک است که اعضای آن در تعامل با یکدیگر می‌توانند اهدافش را به‌خوبی محقق کنند و این تعامل زمانی کارساز خواهد بود که اعضای آن ابتدا وظایف خود را در برابر یکدیگر به‌خوبی بشناسند؛ سپس هرکدام به وظایف محول‌شده به‌نحو احسن عمل کنند.



یکی از نقش‌هایی که برای خانم‌ها خصوصاً در دو دهه آغازین زندگی تعریف شده است، نقش دختری است. از نگاه اسلام، دختر مایه برکت خانه دانسته شده است. ورود این عضو به خانواده، فضای آن را پر از لطافت و شیرینی می‌کند. در کنار این‌ها وظایفی نیز برعهده دختران گذاشته شده است. در فضای ارتباط بین اعضای خانواده، تعامل دوسویه مدنظر قرار گرفته است؛ یعنی همان‌طور که والدین در قبال بچه‌ها وظایف و مسئولیت‌هایی دارند، دختران نیز می‌بایست در رابطه با پدر و مادر و خواهر و برادران خود، بایدها و نبایدهایی را در نظر داشته باشند.

در این کتاب تلاش شده است تا متناسب با فضای ذهنی دختران، هرآنچه لازم است یک دختر برای ارتباط مناسب با اعضای خانواده بداند، گردآوری شود.

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی



دختر بودن برای خودش عالمی دارد

شاید خیلی از دخترها دوست دارند پسر می‌بودند. به‌نظر این دخترها، پسرها آزادترند و هرکاری را بخواهند، می‌توانند انجام دهند و هر جایی که بخواهند، می‌توانند بروند. آن‌ها می‌توانند فوتبال بازی کنند و کوه بروند و تا هروقت دلشان خواست، با دوستانشان تفریح کنند؛ حتی اگر لازم باشد، می‌توانند فریاد بزنند و هیجانانگیزان را تخلیه کنند. اما دخترها چه! شاید آن‌ها محدودترند. آن‌ها معمولاً در ورزش کردن و تفریح و... چهار چوب‌هایی دارند؛ مثلاً به دخترها می‌گویند: «شب زود بیا، تنها جایی نرو، فعالیت‌های سخت و شدید نداشته باش و...» البته بعضی از دخترها هم هستند که فقط دوست دارند خوشگل باشند و پیش همه جذاب به‌نظر آیند. با این همه، واقعاً یک دختر چقدر از دختربودن خودش احساس رضایت می‌کند و چقدر راضی نیست؟

همیشه گفته‌اند: دخترها مهربان‌اند، لطیف‌ترند، با عاطفه‌ترند و... بچه که هستیم، فرشته کوچولوی مامان و بابا هستیم. نوجوان که می‌شویم، به ما می‌گویند لوس شده‌ایم و مدام می‌خواهند نصیحتمان کنند که دختر باید این‌طوری باشد و نباید آن‌طوری باشد. بعد هم تا می‌خواهیم کیستی و چیستی‌مان را بفهمیم، دیگر نوجوان نیستیم و جوان شده‌ایم!

گذشته از همه این حرف‌ها، دختربودن برای خودش عالمی دارد که هیچ حسی به پای آن نمی‌رسد. لذتش را هم بیشتر از همه، توی خانه و کنار بقیه می‌شود فهمید. می‌خواهی بدانی چطوری؟ این چند فصل را بخوان تا برایت بگویم؛ پس بسم‌الله!





فصل اول: لطیف‌تر از باران



می‌گویند دخترها حساس‌اند. بعضی‌ها می‌گویند دخترها لوس‌اند، بابایی‌اند و دوست‌داشتنی و پُر از عاطفه و احساس.

شاید درست بگویند، شاید هم نه!

می‌خواهی ببینی خصوصیات دخترها چیست؟ می‌خواهی خودت را بشناسی؟



فکر و خیال بعضی از دخترها صرف این می‌شود که بقیه آن‌ها را چگونه می‌بینند و درباره‌شان چه قضاوتی می‌کنند؟ دوستشان دارند یا نه؟ می‌خواهند ببینند چقدر آن‌طور که فکر می‌کنند، در خانواده محبوبیت دارند؟

خانه اولین جایی است که خصوصیت‌های هر فرد در آن بروز پیدا می‌کند و اعضای خانواده اولین داوران درباره‌ این خصوصیت‌ها هستند. در صورت شناخت این ویژگی‌هاست که هر فرد می‌تواند به جایگاهش در خانه برسد و با توجه به آن، وظایفش را به‌خوبی انجام بدهد.

چه کسی من را می‌شناسد؟

تا حالا تلاش کرده‌ای ببینی دیگران درباره‌ تو و ویژگی‌هایت چه فکر می‌کنند و از چه زاویه‌ای به تو و ویژگی‌هایت نگاه می‌کنند؟

البته شاید همه چیزهایی که درباره‌ تو می‌گویند، واقعیت نداشته باشد؛ ولی دانستن آن‌ها ضرری ندارد. رفتیم و از کسانی که خواهر یا دختر داشتند، این را پرسیدیم. اول از مادرانی که دختر داشتند، سؤال کردیم: «ویژگی دختر شما چیست؟ از نگاه خودتان برای ما بگویید شما از دخترتان چه می‌دانید؟»

یکی گفت: «دختر من وابسته است؛ یعنی بدون من جایی نمی‌رود و از من در هر کاری نظر می‌خواهد. عاطفی است؛ یعنی با گریه‌ من، او هم گریه می‌کند.» یکی دیگر گفت:

دختر من بعضی وقت‌ها لجباز است؛ بیخودی با من و بقیه لج می‌کند. می‌گوید: «من خودم بلد هستم چه کار کنم. نیازی به تو ندارم.» خیلی قبولم دارد؛ اما بعضی وقت‌ها با لجبازی‌هایش من را کلافه می‌کند. البته زود هم آرام می‌شود و من را بغل می‌کند تا از دلم درم بی‌آورد. بعد هم می‌گوید: «آن موقع، دوست نداشتم حرفت را قبول کنم.»





هنرمند است. از روی ذوقش، بعضی وقت‌ها کارهایی انجام می‌دهد که باورم نمی‌شود. نظافت و تزئین کارهای خانه را دوست دارد. وقتی دخترم خانه است، خانه حال‌وهوای دیگری دارد. عاشق تغییر دکوراسیون خانه است. دوست دارد این کار وظیفه اصلی او باشد و من در این کار به او اعتماد کنم. با اینکه می‌دانم کارم اشتباه است، کمتر به او اهمیت داده‌ام. هر روز علاقه دارد در صورت توان، آشپزی کند و یک غذای ابتکاری بپزد. مامان دیگری گفت:

دخترم بعضی مواقع کمک‌حال من است و در کارها به من کمک می‌کند. یک وقت‌هایی که دیگر نمی‌توانم کارهای خانه را انجام بدهم، او به جای من انجامشان می‌دهد. بعضی وقت‌ها هم خودش و خودرأی است. انگار دیگر از پیش بر نمی‌آیم. هر کار دلش بخواهد، می‌کند و هر جایی بخواهد، می‌رود. من در کارهایش مانده‌ام. راستی دختر هم، دخترهای قدیم!

البته همه دخترها این‌طوری نیستند. یک وقت به کسی برنخورد. این، نظر بعضی از مامان‌ها بود. با پدران که حرف زدیم و گفتیم: «برای ما بگوئید دخترتان چه خصوصیتی دارد؟» یکی گفت: «تا حالا به این موضوع فکر نکرده‌ام.» اما یکی گفت: دختر من احساساتی است. زود می‌زند زیر گریه. طاقت مخالفت‌های من را ندارد. می‌خواهد من برایش همیشه یک بابای دوست‌داشتنی بدون ایراد باشم و از او انتقاد هم نکنم.

فکر می‌کنم بابایی است. اگر چند روز من را نبیند، افسردگی می‌گیرد. برایم خیلی احترام قائل است. من برایش در زندگی مثل یک قهرمانم که می‌تواند به او تکیه کند و بگوید: «بابایی! دوست دارم.»

با یک بابای دیگر که حرف زدیم، دخترش را دوست‌داشتنی معرفی کرد و گفت: «خیلی ناز و دوست‌داشتنی است. کارهایش برایم جالب و حرف‌هایش برایم جذاب است. اگر از من دور بشود، دلم خیلی برایش تنگ می‌شود.»



وقتی از پسرها سؤال کردیم، متوجه شدیم نگاه آن‌ها به خواهرانشان خیلی جالب‌تر از بقیه است. یکی گفت: «خواهر من ترسوست. بچه که بود، همیشه برایش می‌خواندم؛ پسرها شیرند، مثل شمشیرند. دخترها موش‌اند، مثل خرگوش‌اند.» دوست دارم بترسانمش. آن وقت، او هم عکس العمل جالبی نشان می‌دهد.»

داداش دیگری گفت:

خواهر من خیلی احساساتی است. به همه چیز دل می‌بندد. عاشق فیلم‌های خانوادگی و عاشقانه است. همیشه، باهم در این مسئله درگیری داریم. با این حال مهربان است. با من خیلی با مهربانی رفتار می‌کند. توی کارها کمکم می‌کند و دوست ندارد کسی به من «تو» بگوید. خیلی هم اهل تمیزی است. خیلی اهل نظافت و بهداشت است. همه‌جا باید برق بزند. زیادی منظم است. دفتر و کتاب‌هایش مرتب‌تر از کتاب‌های من است و بیشتر از من هم به درس‌هایش اهمیت می‌دهد.

پسری با سردی گفت:

من خواهر ندارم؛ البته دوست داشتم که خواهر داشته باشم. آخر از دوستانم شنیده‌ام که خواهرداشتن خیلی خوب است! خواهر برای برادر مهربانی می‌کند. درست است که بعضی وقت‌ها باهم دعوا می‌کنند؛ اما هوای همدیگر را هم خیلی دارند. باور کنید این فقط حرف من نیست. وقتی با دوستانم دور هم هستیم و در این باره حرف می‌زنیم، بیشترشان همین نظر را دارند.

یکی دیگر گفت:

خواهر من لوس است. خودش را در دل مامان و بابا جا می‌کند و در همه چیز اظهار نظر می‌کند، به‌خصوص جلوی بقیه خانواده. از این لوس‌بازی‌هایش اصلاً خوشم نمی‌آید. بعضی وقت‌ها حوصله‌ام را با پرحرفی‌هایش سر می‌برد. وقتی از مدرسه یا از بیرون خانه می‌آید، درباره همه چیز حرف می‌زند. در خانه، همه اسم دوستان او را بلندند و می‌دانند





امروز با کدامیک از آن‌ها حرفش شده و با کدامشان به خرید رفته است. هیچ‌کس برای دختر مثل خواهر نیست. دختران خواهرانشان را این‌طوری تعریف کردند:
یکی گفت:

خواهر من مهربان است. به دردِ دل‌های من گوش می‌دهد. برایم مثل مامان می‌ماند؛ اما من را نصیحت می‌کند که این کار را بکن و این کار را نکن. دلسوز همه است. اگر برای من مشکلی پیش بیاید، انگار خودش به درِ درِ افتاده و خودش مریض شده است. خلاصه مراقب احوالِ من است.



از یکی دیگر که پرسیدیم، گفت:

خواهرم برای من دوست خوبی است. تمام حرف‌هایم را می‌توانم به او بگویم. همیشه در کنارم است. حرف‌هایی را که نمی‌توانم به مامان و بابایم بگویم، می‌توانم با او در میان بگذارم. البته کمی هم حسود است. هرچه من دارم، او هم باید داشته باشد. اگر من لباس می‌خرم، او هم باید بخرد. خلاصه نباید با من فرقی داشته باشد.

نهایتاً از خود دخترها دربارهٔ خودشان پرسیدیم. یکی گفت:

من روی قیافه‌ام خیلی حساسم. نگاه بقیه به شکل و قیافه‌ام خیلی برایم مهم است. راستش را بخواهید، همیشه از مامان می‌پرسم: «من خیلی زشتم؟ من خیلی چاقم؟» علاقهٔ زیادی به آینه دارم. اگر نباشد، انگار چیزی گم کرده‌ام. خدا می‌داند چقدر از عمرم را پای آن گذرانده‌ام!

استقلال طلبم. دوست ندارم کسی برایم تصمیم بگیرد. خودم بهتر از بقیه می‌دانم چه چیزی برایم خوب و چه چیزی برایم بد است. طاقت انتقاد و نصیحت را ندارم. البته این‌ها تا دورهٔ بلوغ برایم مهم بود؛ اما وقتی بزرگ‌تر شدم، دوست داشتم نظر بقیه را دربارهٔ خودم بدانم و توجه آن‌ها را به خودم جلب کنم و نگاهشان را عوض کنم. به نظرم، این‌طوری بهتر



می توانم با بقیه ارتباط داشته باشم.

یکی دیگر گفت:

وابسته به دوستانم هستم. نظر دوستانم بیشتر از خانواده برایم مهم است. نمی دانم چرا؛ اما شاید به این علت باشد که گمان می کنم آن ها بیشتر از والدینم مرا درک می کنند یا چون هم سن من هستند، با من بهتر ارتباط برقرار می کنند.

بعضی وقت ها افرادی برایم الگو می شوند که از دید بقیه، به خصوص پدر و مادرم، ارزش این وقت گذاری و اهمیت دادن را ندارند. خب چه کار کنم! من دوست دارم از بعضی ها تقلید کنم و مثل آن ها لباس بپوشم و مثل آن ها حرف بزنم. به خصوص تحت تأثیر دوستانم هستم. آخر هر چه باشد، ما باهم، هم سن و سال هستیم و من نمی خواهم از آن ها عقب بمانم.

مامانم می گوید من نباید از هر کس و هر کاری تقلید کنم. زیر بار حرف مامان و بابا رفتن، برایم مشکل است. دست خودم نیست. زمانی، تقلید کردن از یکی از دخترهای فامیل برایم عین عادت شده بود. مثل او لباس می پوشیدم، مثل او راه می رفتم، مثل او حرف می زدم و... کارهایش برایم خیلی جذاب بود. از او خوشم می آمد و دوستش داشتم. پدر و مادرم با من مخالفت می کردند و می گفتند: «به ظاهر کسی نگاه نکن. ببین بقیه درباره اش چه فکری می کنند! شاید چهره اش برایت جذاب باشد؛ اما وقتی به او نزدیک شوی، می فهمی او چیزی نیست که تو می دیدی.» اوایل پافشاری می کردم؛ اما خوب که دقت کردم و دیدم رفتار بقیه تا چه اندازه با او متفاوت است و چقدر هم درباره اش دید منفی وجود دارد، فهمیدم که اشتباه می کرده ام؛ ولی باز هم دلم نمی خواست کسی بفهمد که متوجه اشتباهم شده ام.

گاهی فکر می کنم من از بقیه خیلی چیزها کم دارم یا توانایی هر کاری را ندارم. دلم می خواهد به کسی تکیه کنم. قدرت تصمیم گیری ندارم.



دوست دارم برای انجام کارهایم از بقیه کمک بگیرم و خیلی وقت‌ها هم خودم را به این دلیل سرزنش کرده‌ام.

دوستش که همراهش بود، گفت:

من برعکس او هستم. دوست دارم هرکاری را تجربه کنم. به هوش خودم اطمینان دارم و فکر می‌کنم استعدادم زیاد است و به کمک کسی نیاز ندارم. اغلب، خودم برای کارهایم تصمیم می‌گیرم. سعی می‌کنم خودم را برای کاری که بلد نیستم، سرزنش نکنم. این را خانواده‌ام به من یاد داده‌اند. درضمن، خیلی هم شیطان و پُرجنب‌وجوش هستم. فکر نکنید فقط پسرهای این طوری هستند. من هم بعضی وقت‌ها دوست دارم شیطنت کنم، البته به شیوهٔ دخترانهٔ خودم. درست است که عاطفی و مهربانم؛ اما بعضی وقت‌ها کارهایی می‌کنم که یک پسر هم از پس آن بر نمی‌آید. عاشق کارهای هیجانی‌ام، البته نه همیشه. فوتبال هم دوست دارم. نمی‌دانم، شاید به علت جؤ جامعه است، شاید هم...؛ در هر حال وقتی بابایم فوتبال می‌بیند، من هم تماشا می‌کنم. مامانم می‌گوید: «دختر را چه به فوتبال؟!» اما چه کار کنم: این کار را دوست دارم.

از کم‌توجهی بدم می‌آید و به‌خصوص اگر از طرف بابا و مامانم باشد، خیلی زود دلخور می‌شوم. دوست دارم به خواسته‌هایم توجه کنند، همیشه دوستم داشته باشند و به من از گل نازک‌تر نگویند؛ نه اینکه سلیقهٔ خودشان را به من تحمیل کنند و انگار نه‌انگار که من را می‌بینند! این جور وقت‌ها فکر می‌کنم دوستم ندارند.

شاید بعضی از این خصوصیات که گفته شد، در شما وجود نداشته باشد؛ اما در هر حال،

اعضای خانه و روان‌شناسان تأیید کرده‌اند که روحیهٔ دختران با پسران تفاوت دارد و این، همان ویژگی‌های آن‌هاست که با بقیه متفاوتشان می‌کند: احساساتی بودن و پرحرفی و عاطفی بودن و ... همه و همه از تو چیزی می‌سازد که تو را به خودت بشناساند و فرقت را با بقیه نشان دهد.

هیچ کس مثل تو
نیست. تو کسی هستی شبیه
خودت.

هرکس تو را دیده یا
شنیده، از تو نشانی داده
است؛ مادر بوده یا پدر،
خواهر بوده یا برادر.

مهم این است که

نشانی، همان

اصل است:

دختری،

شبیه بهار

بارانی و لطیف و دوست داشتنی.

چه کسی تو را ابتر خواند؟

تو کوثری: چشمه جوشان الهی برای پدر و مادرت.



فصل دوم: ریحانه الهی

۲



دیدن نشانه‌ها و صفاتی که در توست و
خواندن پیام‌های رسیده از آسمان، همه‌و همه
راهنمایی است که تو را به خودت نشان می‌دهد.
خلقتِ تو بهانه نیست؛ بلکه علامتی است بر کرامت
تو و شفاعتی است برای پدر و مادرت و خودت. تو
دختری، هدیه الهی!

خدا مهربان است
و با تو مهربان‌تر
و لطافتِ تو نشانه‌ای از مهربانی خداست.
تو آیه و علامتی شدی بر مهربانی خدا.
خدا تو را انتخاب کرد، برای پدر و مادرت.
فهمیدن جایگاه تو کار سختی نیست.

مقام دختر

همسر عمران گفت: «خدایا، من نذر می‌کنم که برای تو، این طفلی را که در شکم دارم، آزاد کنم تا بندگی تو را بکند. این بچه را می‌خواهم به حرم تو هدیه بدهم تا خادم حرم تو بشود. از من قبول کن. تو شنوا و دانا هستی و دعایم را مستجاب می‌کنی.»

فرزندش مریم متولد شد. مادر به خدا گفت: «خدایا، من دختر به دنیا آورده‌ام. البته تو بدانچه من به دنیا آورده‌ام، داناتری. فرزندم دختر است؛ در حالی که نذر کرده‌ام او را برای کارگزاری به حرم تو بفرستم!»

ندا آمد: ﴿لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾^۱

یعنی هیچ‌کدام از مردان روزگار تو یا پسری که در نظر داشتی، به پای این دختر نمی‌رسند. ما او را سرآمد دورانش قرار می‌دهیم. او در این عصر، سرور زنان عالم خواهد بود. پسری که در ذهن تو بود، هیچ‌وقت به پای این دختر نمی‌رسد. تو چیزی از ما خواسته بودی و ما بهتر از آن را به تو دادیم. پسری خواسته بودی که خادم حرم کنی؛ ما دختری به تو دادیم که دردانه حرم شد.

همسر عمران گفت: «خدایا، من نامش را مریم می‌گذارم و او را به تو پناهنده می‌کنم.» و خدا زکریا را مریم قرار داد؛ بزرگ‌ترین مرد آن زمان و صالح‌ترین انسان‌ها را. این جایگاه دختری است که خدا خود، او را برای مادرش انتخاب کرد، مهرش را به دل همه انداخت و در زمین دردانه‌اش کرد.

﴿لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى...﴾ (پسر مانند دختر نیست.)

و هیچ پسری به پای این دختر نمی‌رسد.

خدا داناتر است به آنچه می‌بخشد!

هدیه الهی

هدیه نشان دوست داشتن و نشان انتخاب است:
خدا هر چه را بخواهد، خلق می کند:

﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾^۱

و به هر که بخواهد، هدیه می دهد.

دختر از همان هدایایی است که خدا به هر که بخواهد،

می بخشد: ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾^۲

چه آهنگ زیبایی دارد: «به هر کس بخواهد، دختر عطا می کند

و به هر کس بخواهد، پسر می دهد.»

این بار نیز هدیه دادن دختر را مقدم بر پسر کرده است.

این، پیش کشی است از طرف خداوند...

فرستنده خودش است و گیرنده را نیز خودش انتخاب می کند. چه

نعمتی بهتر از آنکه خدا تو را هدیه فرستاده است برای پدر و مادرت!

و خداوند هدیه قرار داد تا نشانه لطفی دیگر باشد.

به هر که بخواهد، تو را می دهد و به هر که نخواهد، نمی دهد.

۱. شوری، ۴۹.

۲. شوری، ۴۹.

انتخاب خدا

خدا به او دختری داده بود. در حالی که عصبانی بود، خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت با دیدن ناراحتی او فرمود: «اگر خدا به تو وحی می کرد که من برای تو فرزند انتخاب کنم یا خودت انتخاب می کنی، تو چه می گفتی؟»

مرد گفت: «می گفتم خدا برایم انتخاب کند.»

حضرت فرمود: «خداوند متعال برای تو انتخاب کرد.»^۱

اینکه به کسی دختر داده است، یعنی خدا برای او انتخاب کرده است.

وقتی کاری را به کسی بسپاری که از تو داناتر است، نتیجه اش بهترین خواهد شد.

و این جایگاهی است که خدا برای تو انتخاب کرده است و تو چه می دانی

چه جایگاهی است؟

نشانه مهر

«خداوند متعال بیش از اینکه با مردان مهربان باشد، با خانمها مهربان است؛ پس

شما نیز با آنها مهربان تر باشید.»^۲

این لطیفه و بشارتی عجیب است که امام رضا علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند و

در ادامه می فرماید: «خداوند متعال مردی را که موفق شود خانمی از محارمش مثل

همسر، مادر، خواهر، دختر، عمه یا خاله اش را شاد کند، در قیامت شاد خواهد کرد.»

مهربان تر است با تو تا مهربان تر باشند با تو.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۷۰۶: «وَلَيْدٌ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا جَارِيَةٌ فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَرَأَهُ مُتَسَخِّطًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْجَى إِلَيْكَ أَنْ يُخْتَارَ لَكَ أَوْ تُخْتَارَ لِنَفْسِكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ قَالَ كُنْتُ أَقُولُ يَا رَبِّ تُخْتَارُ لِي قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ اخْتَارَ لَكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعِلَامَ قَتَلَهُ الْعَالِمُ الَّذِي كَانَ مَعَ مُوسَى عليه السلام وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَارْزُقْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رِثْمَهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رِخْمًا» أَبَدِلَهُمَا اللَّهُ بِهِ جَارِيَةً وَلَدَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا»

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۶: «وَعَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَنِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ بْنِ مُقْبِلِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْإِنثَاءِ أَرَأْفُ مِنْهُ عَلَى الذَّكَوَرِ وَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ فِرْجَةً عَلَى امْرَأَةٍ يَبْنُو وَ بَيْنَهُمَا حُرْمَةٌ إِلَّا فَزَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

دوست داشتنی

پیامبر ﷺ دعای خیر خود را بدرقه پدری می کرد که خداوند توفیق داشتن دختر یا دخترانی را به او داده بود: «رَجِمَ اللَّهُ أَبَا الْبَنَاتِ»^۱
و پس از این دعای پرافتخار برای پدران، از سر مهر و عطوفت همیشگی می فرمود:
«الْبَنَاتُ مُبَارَكَاتٌ مُحَبَّبَاتٌ» (دختران برکاتی دوست داشتنی هستند).

خوشا به حال پدرانی که از این نعمت دوست داشتنی بهره مندند!
تو دختری، دوست داشتنی و پُر از خیر و برکت!

گل لطیف

دختران همچون گل بهاری، لطیف هستند، به ظرافت برگ لطیفش. خشن بودن با تو سازگاری ندارد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) زنان را ریحانه معرفی می کند: «الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»^۲ (زن گل بهاری است و سرخدمتکار نیست).
او در خانواده مسئولیت پذیر است. او برای انجام دادن کارهای سخت آفریده نشده است. این جایگاه دختر در خانواده است.
«او ریحانه است، نه قهرمان؛ درست مثل گل.»

دسته گل خوشبو

گل نه تنها زیباست، بلکه عطر خوبی هم دارد. هدیه ای است که خداوند از بهشت برای بندگان خود فرستاده است. خداوند به «جارود منذر» دختری داده بود. او ناراحت

۱. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۵: «رَجِمَ اللَّهُ أَبَا الْبَنَاتِ مُبَارَكَاتُ مُحَبَّبَاتٌ وَ الْبَنُونَ مُحَبَّبَاتٌ وَ هُنَّ الْبَاقِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ».

۲. علی بن محمد لیشی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۲۶: «لَا تُمْلِكُ الْمَرْأَةُ مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ».

بود. حضرت رسول ﷺ وقتی او را دید، فرمود: «شنیده‌ام خدا به تو دختری داده و تو ناراحتی؟ خوش حال باش که خداوند متعال دسته گل خوش بویی به تو عطا کرده است که عطرش می‌تواند تو را سرمست کند و رزقش نیز به دست خداوند متعال است.»

«رِيحَانَةٌ تَشْمُهُا وَ قَدْ كَفَيْتَ رِزْقَهَا.»^۱



سپس پیامبر ﷺ فرمود: «من رسول الله نیز ابا بنات هستم.» «أبا بنات» یعنی پدر دختران؛ پس پدر و مادر دختر هم باید به این لطف خداوند افتخار کنند؛ زیرا شبیه پیامبر شده‌اند. دختر، گل مخصوصی از باغ بهشت است که به پدر و مادر و خانواده عطا شده است. عطر این گل را کسی حس خواهد کرد که قدرش را بداند و شکرگزار باشد. پدر زودتر و بهتر از مادر که از جنس دختر است و همچنین زودتر از دیگران این عطر را حس خواهد کرد. او عاشق این عطر است. ریحانه خطابت کرد تا عطر وجودت در خانه پیچد و همه را سرمست کند و پدر را بیشتر.



نشانه نیکی

نیکی نشانه زیبایی و طراوت و ظرافت خلقت است. لطف و انس و رفتارهای هنرمندانه، دلبری‌های دخترانه است.

امام صادق علیه السلام دختران را «حسنة» و پسران را «نعمت» می‌خواند: «الْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَ الْبُتُونُ نِعْمَةٌ.»^۲

حسنة نیکی است؛ همان نیکی‌ای است که باعث پاداش می‌شود: «وَ إِنَّمَا يُثَابُ عَلَى الْحَسَنَاتِ.» و از نعمت سؤال خواهد شد: «وَ يُسْأَلُ عَنِ النَّعْمَةِ.»

۱. سیدحسین بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ج ۲۶، ص ۶۵۴: «احمد بن محمد العاصمی عن علی بن الحسن التیملی عن علی بن أسباط عن أبيه عن الجارود بن المنذر قال قال لی أبو عبد الله ﷺ بلغنی أنه ولد لک ابنة فتسخطها و ما علیک منها ریحانة تشمها و قد کفیت رزقها و [قد] کان رسول الله ﷺ ابا بنات.»

۲. احمدبن محمدبن فهد حلی، عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۸۹: «الْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَ الْبُتُونُ نِعْمَةٌ وَ إِنَّمَا يُثَابُ عَلَى الْحَسَنَاتِ وَ يُسْأَلُ عَنِ النَّعْمَةِ.»

دختران در خانواده نقش حسنه و نیکی را دارند: وجودشان برای همه باعث شادی و خیر است؛ پس نباید از آن‌ها غافل شد؛ چراکه خدای متعال در مقابل حسنه‌ای که کرامت فرموده است، پاداش خواهد داد.

حسنة قرار داد تا پاداشی باشی برای خلقت.

مبادا از تو غافل باشند!



کوثر الهی

در زمانی که دختر در معرض بی‌مهری بود و همه او را نادیده می‌گرفتند و به‌عنوان جنس دست‌دوم حسابش می‌کردند، خدا فاطمه علیها السلام را به پیامبر خود هدیه کرد و او را برای پدرش «کوثر» خواند. کوثر یعنی «خیر کثیر و جوشان و ماندگار»: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾^۱ از او خواسته شد برای این هدیه نیکو، قربانی بدهد و چیزی نذر کند: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله عاشق دخترش بود. او را می‌بوسید و می‌بویید. هیچ‌کس برایش مثل او نبود. او بود و دخترش و دخترش بود و او که «ام‌اینها» صدایش می‌زد: یعنی مادر پدر، از بس دوستش داشت و از بس او پدر را دوست داشت.

حسودان ابترش خواندند تا خود را تسلی بدهند. خدا خود پاسخ گفت: ﴿إِنْ شِئْتَ كُنْتَ لَهُ الْبَاقِرَ﴾^۳ و خیلی زود به او نشان داد که چه کسی بی‌بهره و بی‌دنباله است. دختر او را سرور تمام زنان و مادر عالمیان قرار داد و نسلش را پاکیزه‌ترین نسل‌ها. این بود خیر کثیر الهی: کوثر. خدا در بهشت رودی را به نامش نهاد تا هر که با او و پدر اوست، از آن سیراب شود.

چه کسی تو را ابتر خواند؟ تو کوثری: چشمه جوشان الهی برای پدر و مادرت.



۱. کوثر. ۱.

۲. کوثر. ۲.

۳. کوثر. ۳.

نیکی ماندگار

خوب بودن، انسان را همیشگی می کند. به سراغ چیزهایی برو که باقی می ماند: نیکی های ماندگار. به این کلام خدای مهربان نگاه کن: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱ (مال و پسران زینت زندگی دنیا هستند و تنها اعمال صالح است که نتیجه اش تا قیامت باقی می ماند و برای خدا این از هر چیزی بهتر و نیکوتر است.)

همه می گویند منظور خدا از کلمه «بنون» پسران است. اما نیکی های ماندگار، یعنی باقیات صالحات چیست؟

پیامبر مهربانی ها ﷺ با در کنار هم گذاشتن این کلمات، برای پدر و مادر رازی را مکشوف می کند: «باقیات صالحات دختران هستند.»^۲ دختران صالح دخترانی هستند که هم پاداش آن ها و هم برکات نیکی که برای پدر و مادر به جا می گذارند، ماندگار است.

تو را باقیات صالحات قرار داد تا هم پاداشی برای پدر و مادر باشی و هم روشن کننده چراغ عاقبتشان.

سرشار از لطف

بهتر بودن نشانه برتری نیست. بهتر بودن به دلیل داشتن خصوصیتی است. وقتی به پیامبر می گفتند کسی دختردار شده است، با نگاهی پدرا نه و سرشار از شادی، دختران را فرزندان خوب معرفی می کرد: «نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ.» به به دختران! پیامبر ﷺ یک «نعم البنات» می گفت و دل عالم را می برد؛ سپس با آهنگی زیبا، ویژگی های دختر را معرفی می کرد: «مُلَطَّفَات، مُجَهَّزَات، مُؤَنَسَات، مُبَارَكَات

۱. کهف، ۴۶.

۲. سیدحسین بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ج ۲۶، ص ۶۴۸: «زَجِمَ اللَّهُ أَيَا الْبَنَاتِ الْمُبَارَكَاتِ مُبَارَكَاتٌ مُحَبَّاتٌ وَالْبَنُونَ مُبَشَّرَاتٌ وَ هُنَّ

﴿الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ﴾.»

وَمُقَلِّيات. ۱

دختران، خوب فرزندان می هستند؛ زیرا:

مُطَفَّات هستند: سرشار از لطف؛

مُجَهَّزات اند: آماده کمک به پدر و مادر؛

مونسات اند: با پدر و مادر انس می گیرند. حتی وقتی بزرگ شوند و به خانه شوهر

بروند، بیشتر با پدر و مادر انس می گیرند؛

مُبارکات اند: باعث برکت؛

مُقَلِّيات اند: ریزبین و هنرمند و ظریف کار.

و در جای دیگر می فرماید:

دختران مُمَرَضات اند: پرستار خانواده؛

مُبدیات اند: پیش قدم در محبت و انس به پدر و مادر.

حضرت امیر علیه السلام نیز علاوه بر این ویژگی ها، از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختران را «باکیات»

نامیده است؛ زیرا آن ها با گریه انس بیشتری دارند. ۲

«تورا فرزندی خوب معرفی کرده اند تا قدرت را بدانند و اکرامت کنند.»

بهتر از هزار چیز

بهتر از هزار چیز بودن یعنی چیزی با تو برابری نمی کند، اگر خوب تربیت شده باشی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که دختری داشته باشد، در پیشگاه خداوند متعال

بهتر از داشتن هزار بوستان است، بهتر از شرکت در هزار جنگ همراه پیامبر، بهتر از

هزار شتری است که در راه خدا قربانی کند و بهتر است از هزار مهمانی دادن.» ۳

۱. احمد بن محمد بن فهد حلی، عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۸۹: «بَعَمُ الْوَلَدِ الْبَنَاتُ مُطَفَّاتٌ [مُطَفَّاتٌ] مُجَهَّزَاتٌ مُنْسَاتٌ مُبَارَكَاتٌ مُقَلِّياتٌ».

۲. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۵.

۳. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۵: «مَنْ كَانَتْ لَهُ ابْنَةٌ وَاحِدَةٌ كَانَتْ خَيْرَ لَهُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ أَلْفِ غَزْوَةٍ وَ أَلْفِ بَذْنَةٍ وَ أَلْفِ ضِيَافَةٍ».

باز در جایی دیگر بهتر از این جملات را می‌فرماید: «کسی که خداوند به او دختری عنایت کرده باشد، خود خدا به‌طور ویژه در زندگی یاری‌اش می‌کند و برکتش را به او می‌دهد و او را مشمول آمرزش خود می‌کند.»^۱

در مرتبه‌ای بالاتر از این فرموده است: «اگر کسی موفق شود سه دختر را بزرگ کند، خداوند سه بوستان بهشتی به او می‌دهد که هرکدام از آن‌ها از همه دنیا و هر چه در آن است، بزرگ‌تر است.»^۲

تو را بهتر از تمام دنیا دانسته است تا خاص بودنت را نشان بدهد.

برکت‌آور

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

خانه‌ای نیست که در آن دختران باشند، مگر اینکه هر روز دوازده برکت و رحمت از آسمان بر آن خانه نازل می‌شود و عجیب‌تر آنکه فرشته‌ها از زیارت این خانواده فروگذار نمی‌کنند و برای پدری که حق تربیتی آن دختران را ادا کند، در هر روز و شب، عبادت یک سال را می‌نویسند.^۳

جایگاهت را منبعی برای برکت قرار داد
تا فرشتگانش را برای زیارت تو مأمور کند.

بودن

دختر بودن وظیفه کمی نیست!
خواهر بودن کار هر کسی نیست!

۱. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۵: «مَنْ كَانَ لَهُ ابْنَةٌ فَاللَّهُ فِي عَوْنِهِ وَنَصْرَتِهِ وَبَرَكَاتِهِ وَ مَغْفِرَتِهِ.»

۲. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۵: «مَنْ عَالَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ يُعْطَى ثَلَاثَ رِزْوَاطٍ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ كُلُّ رِزْوَاطٍ أَوْشَعُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا.»

۳. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۶: «مَا مِنْ بَنَاتٍ فِيهِ الْبَنَاتُ إِلَّا نَزَلَتْ كُلُّ يَوْمٍ عَلَيْهِ اثْنَا عَشْرَةَ بَرَكَةً وَ رَحْمَةً مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا تَنْقُطُ زِيَارَةُ الْمَلَائِكَةِ مِنْ ذَالِكِ الْبَيْتِ يَكْتُبُونَ لِأَبِيهِمْ كُلُّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عِبَادَةَ سَنَةٍ.»

A hand holding a pink rose against a floral background. The background is a repeating pattern of red and yellow roses on green stems. The hand is holding the rose from the bottom left, and the rose is in full bloom, showing many layers of pink petals. The background of the entire page is a repeating pattern of red and yellow roses on green stems.

فصل سوم: مهربانی

۳

اگر شکرشان کنی، مرا شکر کرده‌ای.

﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾^۱

این پیغام خدای مهربان است: «دوستشان بدار، اگر مرا دوست داری.»

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۲

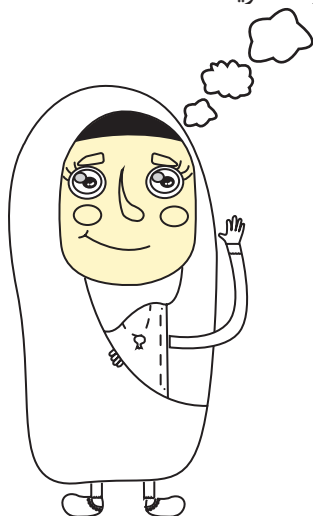
۱. لقمان، ۱۴.

۲. اسراء، ۲۳.

قدیمی‌ها، اگر دختری خیلی شاد بود یا زندگی شیرینی داشت، می‌گفتند: «حتماً دعای خیر پدر و مادرش دنبالته. الهی خوشبخت بشی مادر!»
 اگر لیوانی آب دستشان می‌دادیم، می‌گفتند: «الهی از حوض کوثر سیراب بشی دختر!»
 اگر کاری برایشان می‌کردیم که خیلی دوست داشتند، می‌گفتند: «الهی توی لباس سفید ببینمت!»

وقتی نمی‌توانستند سوزن را نخ کنند، صدا می‌زدند: «بیا این سوزن رو نخ کن. خدا چشمش رو ننگه داره!»

خیلی‌ها از همین دعاها عاقبت به‌خیر شدند و خیلی‌ها از همین دعاها به‌چه جاهایی که رسیدند! آن‌روزها بچه‌ها به بابا و ماما خودشان «تو» نمی‌گفتند و پایشان را جلوی بزرگ‌ترها دراز نمی‌کردند و بدون اجازه بابا آب نمی‌خوردند. این را مامانم می‌گوید. بعد ادامه می‌دهد: «همین بود که خیر و برکت هم زیاد بود. حالا بچه‌ها عوض شدند. البته نه اینکه بد باشند، فقط یک کم حوصله‌شون کم شده؛ چون یک کم دردونه شدند و بعضی کارها براشون سخت شده. دوره، دوره فرزندان سالاریه...»



هستند که... دفترها بعضی از

بعضی از دخترها

هستند که به خانه

رنگ و بوی دیگری می دهند: با همه

مهربان اند، همه دوستشان دارند، مثل گل

به خانه طراوت و شادابی می دهند و در دل

همه نفوذ می کنند؛ طوری که اگر در خانه

نباشند، انگار همه، چیزی گم کرده اند و انگار

چراغ خانه کم سو شده است.

مگر این دختر چه کار کرده است؟ چه کار کرده است که این قدر همه برایش

دست و پا می شکنند؟ چه کار کرده که این قدر توی دل همه نفوذ کرده است؟

شاید فکر کنی «این یک دختر ایدئال است یا، زندگی ایدئالی دارد که هیچ مشکلی

در آن نیست. حتماً بابایش خیلی دوستش دارد و زیادی مهربان است. حتماً مامانش

خوب است یا برادرش با بقیه برادرها فرق دارد و همیشه مواظب خواهرش است. چه

می دانم؟ حتماً چیزی هست؛ وگرنه این جور نمی شد. همه که در این موقعیت ها

نیستند!»

ولی خیلی وقت ها این طور نیست. مگر می شود در هیچ خانه ای غم نباشد یا همه چیز

سر جای خودش باشد؟! قطعاً در همه خانه ها مشکلاتی هست. ممکن است این دختر

هم مشکلاتی داشته باشد و ممکن است برادران او هم بد اخلاق باشند؛ اما این دختر

به شکل دیگری با همه چیز رفتار می کند: او دلش می خواهد از استعدادی که خدا به

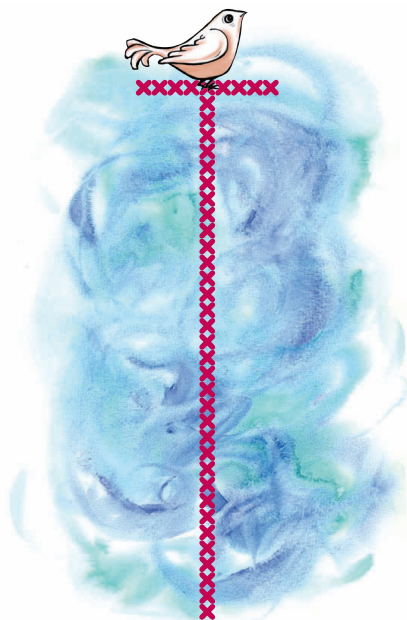
او داده است، خوب استفاده کند. با اینکه بابایش مشکلات مالی و اقتصادی دارد و با

اینکه بابایش ممکن است تندخو و خشن باشد یا مادرش ناراحت، این دختر همیشه

دلش می‌خواهد با محبت کردن، فضای خانه را عوض کند.

دوست داری تو هم مثل این دختر باشی؟ دختری با صفات دوست‌داشتنی؟
نگو: «ولش کن بابا! همین جواری هم خوبه. مگه من چه اشکالی دارم؟ من که یکی‌یک‌دونه هستم و خوبم. بابا و مامانم باید خوب باشن تا من هم دوستشون داشته باشم.»

نه، این‌طوری نمی‌شود. اگر تو نخواهی و اگر تو دختری را ثابت نکنی، هیچ‌چیزی سر جایش قرار نمی‌گیرد. دختری بودن کار سختی نیست. خودت هم می‌دانی. فقط دقتت را بیشتر کن. بین در وجودت چه‌چیزی داری که می‌توانی با آن به همه نشان بدهی تو باعث شادی زندگی‌شان هستی.



ویژگی دختر در خانه، مهربانی اوست.
این را از خدا به امانت گرفته است.

ویژگی دختر در خانه، مهربانی اوست

مهر و عطوفت استعدادی است که خدا به دختر داده است تا هر وقت دوست داشت، از آن استفاده کند. مهربانی ابزاری است که دختر با آن می‌تواند جای خیلی چیزها را در زندگی پر کند.

انرژی مثبت‌دادن هنر دختر است. تزریق ویتامین شادی و خوشی در خانه، کار دختر است. دختر با وجود این اخلاق، می‌تواند مشکلاتی را که در خانه برای هر کدام از برادر و خواهرهایش یا حتی پدر و مادرش پیش می‌آید، از بین ببرد. این، معجونی است شفابخش برای همه و برای دختر مثل میدان مسابقه است که می‌تواند در آن به قهرمان اصلی تبدیل شود.

وقتی پسری سر یک مسئله با بابا حرفش می‌شود و حاضر نیست کوتاه بیاید و نزدیک است که دیگر قهر کند و از خانه بگذارد و برود، ورود مهربانانه خواهرش تأثیر زیادی دارد؛ همان خواهر دلسوز که تنها عشق زندگی‌اش بعد از پدر و مادر، برادرش است. البته شاید قبلاً او هم با داداش خودش دعوا کرده باشد و دل‌پُری از او داشته باشد؛ اما اینجا جای تلافی نیست؛ جای استفاده از استعداد است. وقتی برود و کنار او بنشیند، با یک جمله دل او را نرم می‌کند: «داداشی، قربونت برم! توی عصبانیت تصمیم نگیر. بابا این طوری‌ها که تو فکر می‌کنی نیست...»

اگر دختری از دست حرف‌های مامان یا بابایش یا حتی برادرش خسته شود و مدام با آن‌ها لج کند یا بگوید: «اینا خیلی به من گیر می‌دن!» چه کسی بهتر از یک خواهر مهربان می‌تواند با گرفتن دست‌های او در دست‌های خودش یا حتی بغل کردن او، خواهرش را آرام کند؟

این همان معجزه خواهر بودن است.

این، معجون مهربانی یک خواهر برای خواهر است.



وقتی مامان و بابا سر مسئله‌ای با هم حرف‌شان می‌شود، وظیفهٔ دختر طرف‌داری کردن از یکی و رها کردن دیگری نیست. حتی اگر بداند حق با یکی از آن‌هاست، نباید طرف او را بگیرد. این وسط، نقش او نقش کم‌کنندهٔ فاصله‌هاست، نه بیشتر کردن دعوای آن‌ها. وقتی رفت پیش پدر و مادر، باید از عشق همیشگی خود به آن‌ها حرف بزند. بوسیدن دست یا صورت پدر و مادر بهترین آب برای خاموشی آتش بین پدر و مادر است. وقتی یک لیوان آب ببرد و از خوبی‌های هر دوی آن‌ها بگوید و وقتی از نیاز خود و دیگران به آن‌ها بگوید، این همان معجون مهر او در قلب آن‌هاست.

این همان نیرویی است که دختر آن را تبدیل به انرژی مثبت می‌کند. این همان کاری است که فقط دختر مهربان خانه از پشش بر می‌آید. این سرمایهٔ محبتی است که خدا به دختر داده است؛ چراکه دختر نشانهٔ رحمت است.

چه شجاعتی بالاتر از اینکه هر روز دست پدر و مادرت را ببوسی و چه کسی شایسته‌تر از آن‌ها برای بوسیده شدن. بوسیدن دست پدر و مادر صبح و عصر، در مناسبت‌های مختلف، باعث افزایش محبت تو به والدین و بیشتر شدن تواضع تو در مقابل آن‌ها خواهد شد.

امام علی علیه السلام در این باره می‌گوید: «بوسه بر پدر و مادر عبادت است.»^۱ با وجود خودت، به خانه مهر و عطوفت می‌بخشی. وقتی هستی، انگار همه چیز در جای خودش است: مهربانی، عشق، صفا و ...

سعی می‌کنی همه باهم مهربان باشند و تو سرآغاز این مهر هستی.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۳.

کارهای مادر



تو جزو آن دسته دخترانی هستی که اگر روزی مهمان داشته باشند، خیال مادرشان راحت است؟ این مادرها می‌دانند با وجود دخترشان کارها برایشان راحت‌تر خواهد بود. وقتی که می‌بینند خانه از تمیزی برق می‌زند، در دل می‌گویند: «دخترم برای خودش خانمی شده است.»

می‌دانستی وقتی که مادر نیست، وظیفه دختر سنگین‌تر می‌شود؟ وقتی به مسافرت می‌رود یا می‌خواهد برود، دوست دارد خاطرش جمع باشد. او دختری کدبانو دارد و دیگر نیازی نیست که به خاله یا مادر بزرگ بگوید پیش بچه‌هایش بمانند تا برگردد.

شده است که وقتی از مدرسه به خانه می‌آیی، به استقبال بیاید و بگوید: «مادر، خوب شد آمدی. چقدر به کمک تو احتیاج داشتم؟» او خیالش راحت است؛ چون دختری دارد که کمک‌حال اوست، نه مایه زحمتش.

پس تا آنجا که می‌توانی، سعی کن هفته‌ای یکی دو بار، تو غذا بپزی؛ حتی گاهی اوقات، غذایی من درآوردی هم بپز.

فکر نکن این یک دختر ایدئال است که در افسانه‌ها یافت می‌شود. نه، این دختر وظیفه‌شناس خانه است. درست است که بعضی وقت‌ها درس دارد یا خسته است؛ اما درس خواندن برای او تنها وظیفه نیست و نقش همیشگی‌اش نمی‌شود تا همه

زحمات خانه بر دوش مادر باشد و او مصرف کننده خدمات باشد. بالاخره وقتی در خانه هستی، وظایفی را هم تو برعهده داری. همه چیز به عهده مادر یا پدر نیست. اگر مادر فقط به کارهای خودش بپردازد و وظیفه مادری خود را در قبال تو انجام ندهد، چقدر شاکی می شوی؟ چقدر او را به بی خیالی متهم می کنی؟

می دانستی که اگر تو با وجود همه خستگی ات و تمام درس هایت کمک حال مادرت باشی، خدا به وقتت برکت می دهد و در درس هم موفق تر خواهی بود؟

تمیز کردن خانه و نظم بخشیدن به وسایل، کارهایی است که تو هم می توانی برعهده بگیری. روح تو روح ذوق و هنر است. روح تو روح کمک به مادر در خانه است.

شاید بهترین راه حل برای تو این باشد که به مادرت پیشنهاد بدهی بعضی کارهای خانه را با تو تقسیم کند؛ مثلاً تو ظرف ها را بشویی و او غذا درست کند یا تو جارو کنی و او ظرف ها را بشوید یا هرکار دیگری را که خودت می دانی عادلانه تر است و به درس خواندن تو هم لطمه نمی زند، انجام بدهی. فقط کافی است به همکاری با مادرت فکر کنی تا هم دل او را به دست بیاوری و هم خیال خودت راحت باشد که بی خیال نبوده ای!

تو وظایف ها را خوب می دانی؛ همان طور که او در کودکی ات وظیفه اش را در مقابل تو، بی هیچ چشم داشتی انجام داده است، بی هیچ گله ای، بی هیچ حرف درشتی. تو دختر خودت، خود خودت هستی.

همیشه در حقت دعا می کند: «مادر، خدا خیرت بدهد. مادر، خیر ببینی که به دادم رسیدی!»

امام رضا علیه السلام می فرماید:

حق مادر یکی از حقوق واجب و لازم است که ادای آن برعهده فرزندان است؛ زیرا مادر فرزند خود را مدت ها حمل می کند که هیچ کس برای دیگری چنین نمی کند و فرزندش را با گوش و چشم و تمام وجودش و با کمال میل و رغبت، از گزند حفظ می کند. او در راه [پرورش] کودک خویش متحمل زحمات و ناراحتی های دشواری می شود که هیچ کس





درباره دیگری آن زحمت‌ها را متحمل نمی‌شود. راضی می‌شود که خودش گرسنه باشد؛ اما فرزندش سیر بخوابد. تشنه باشد؛ اما فرزندش سیراب شود. حاضر است خودش در آفتاب باشد؛ ولی کودکش در سایه بیارامد. باید از او در مقابل این همه فداکاری و از خودگذشتگی سپاسگزاری و با او خوش‌رفتاری کرد. گرچه توانایی جبران حداقل زحمت‌های او را نداری؛ مگر اینکه خداوند یاری‌ات کند.^۱

ابراهیم مهرم می‌گوید که روزی از نزد امام صادق (ع) بیرون آمدم و به خانه‌ام رفتم. مادرم با من زندگی می‌کرد. در خانه به‌خاطر موضوعی با مادرم مجادله کردم و سخن درشت و ناهنجاری به او گفتم. فردای آن روز بعد از ادای نماز صبح، دوباره به محضر امام صادق (ع) مشرف شدم. هنگام ورود، بدون آنکه حرفی زده باشم، امام به من فرمود: «ای پسر مهرم، شب گذشته با مادرت تند و خشن صحبت کردی. آیا نمی‌دانی شکم او مدت‌ها منزل و آغوشش گهواره و سینه‌اش ظرف غذای تو بوده است؟! [او هستی‌اش را در اختیارت نهاده بود.] چرا با او به‌تندی سخن گفتی؟ دیگر چنین مکن.»^۲

کودکی که آماده تولد بود، از خداوند پرسید: «می‌گویند فردا شما مرا به زمین می‌فرستید؛ اما من به این کوچکی و بدون هیچ کمکی، چگونه می‌توانم برای زندگی به آنجا بروم؟»

خداوند پاسخ داد: «من فرشته‌ای را برای تو در نظر گرفته‌ام. او از تو نگهداری خواهد کرد.» اما کودک هنوز مطمئن نبود که می‌خواهد برود یا نه. به خدا گفت: «اما اینجا جایم خوب است. هر چند تنگ است، در عوض آرام هستم و کسی با من کاری ندارد.» خداوند لبخند زد: «آنجا هر روز فرشته‌ات به تو لبخند خواهد زد. تو عشق او را احساس خواهی کرد و شاد خواهی بود و آرامش خواهی یافت.»



۱. نک: حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰: «وَ اعْلَمُ أَنَّ حَقَّ الْأُمِّ الزَّمُّ الْحَقُّوقُ وَ أَوْجِبُ لِأَكْثَرِهَا حَمَلٌ حَيْثُ لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ أَحَدًا...»

۲. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۷۶: «خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَيْلَةً مُمَسِيًّا... فَقَالَ لِي... مَا لَكَ وَ إِخْلَادَةً أَغْلُظْتَ فِي كَلَامِهَا الْبَارِحَةَ...»

کودک ادامه داد: «من چطور می‌توانم بفهمم مردم چه می‌گویند، وقتی زبان آن‌ها را نمی‌دانم؟»

خداوند گفت: «فرشته تو، زیباترین و شیرین‌ترین واژه‌هایی را که نیاز داشته باشی، در گوش تو زمزمه خواهد کرد و با دقت و صبری، به تو یاد خواهد داد که چگونه صحبت کنی.» کودک با ناراحتی گفت: «وقتی می‌خواهم با شما صحبت کنم، چه کنم؟» خداوند برای این سؤال هم پاسخی داشت: «فرشته‌ات دست‌هایت را در کنار هم قرار خواهد داد و به تو یاد می‌دهد که چگونه دعا کنی.»

کودک سرش را برگرداند و پرسید: «شنیده‌ام که در زمین انسان‌های بدی هم زندگی می‌کنند. چه کسی از من محافظت خواهد کرد؟»

جواب شنید: «فرشته‌ات از تو محافظت خواهد کرد؛ حتی اگر به قیمت جانش تمام شود.»

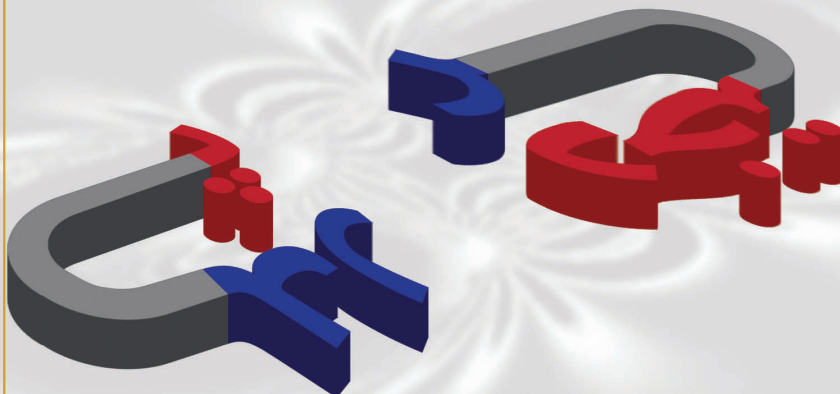
کودک با نگرانی ادامه داد: «اما من همیشه برای اینکه دیگر نمی‌توانم تو را ببینم، ناراحت خواهم بود.»

خداوند گفت: «فرشته‌ات همیشه درباره من با تو صحبت خواهد کرد و به تو راه بازگشت نزد من را خواهد آموخت؛ گرچه من همیشه در کنارت خواهم بود.»

کودک می‌دانست که باید به‌زودی سفرش را آغاز کند. او به آرامی سؤال دیگری از خداوند پرسید: «خدایا، اگر من باید همین حالا بروم، لطفاً نام فرشته‌ام را به من بگو.»

خداوند پاسخ گفت: «نام فرشته‌ات اهمیتی ندارد. می‌توانی به راحتی او را مادر صدا کنی.»





مهربان به پدر

پدرت تو را به چه ویژگی‌هایی می‌شناسد؟

دختر مهربون بابا؟ دختر هم‌زیون بابا؟ دختره چشم‌سفید؟ دختره سربه‌هوا؟ دختره حرف‌گوش‌نکن؟ چه تصویری از بابا در ذهنت بیشتر مانده است؟ وقتی بابا را می‌بینی، چه کار می‌کنی؟

نکند تو از آن دسته دخترانی هستی که تا پدر می‌آید، زود به طرف اتاقشان می‌روند تا او را نبینند؛ چراکه حوصله دیدن پدر را ندارند! یا اینکه از ترس، خودت را جلوی او آفتابی نمی‌کنی! یا نه، مثل بعضی‌های دیگر اصلاً از جای خودت تکان نمی‌خوری و اگر بابا از تو احوالی پرسید، سری از روی اجبار تکان می‌دهی! شاید هم از آن دخترانی هستی که این قدر پدر را دوست دارند که تا به خانه می‌آید، با پدر گرم می‌گیرند و با گفتن یک «خدا قوت»، خودشان را بیشتر از همیشه در دل او جا می‌کنند!

نوعی جاذبه ناخودآگاه، پدر و دختر را به هم متصل کرده است. آن‌ها با هم عالمی دارند. دختر از بچگی او را دوست دارد؛ زیرا او برایش مثل کوه است و بودنش او را دلگرم می‌کند. هستی خود را مدیون او می‌داند. لب‌خندی که به صورت پدر می‌زند، تمام خستگی کار و زندگی را از تن او بیرون می‌کند. بابا برایش نماد ترس نیست؛ بلکه مظهر عشق است.



نگو که این، کار دخترهای لوس است. اگر می دانستی وقتی دختری به طرف پدرش می رود تا هرچه را خریده است، از دستش بگیرد، چه حسی به او دست می دهد، این کار را جزو برنامه های همیشگی خودت قرار می دادی. با این کار تو، پدرت خوش حال می شود و می گوید: «دختر بزرگ کرده ام تا دل خوشی من باشد که الحمدلله مرهم دلم شده!»

اگر بدانی چقدر از باباگفتن تولدت می برد! این واژه برای او دل نشین ترین کلمه ای است که در عمرش می شنود. پس همیشه با لفظ «بابای خوبم» یا «بابای عزیزم» او را صدا کن. او از شنیدن این اسم احساس محبت می کند.

شنیده ای که مردی از حضرت رسول ﷺ درباره حق پدر بر فرزند پرسید؟ حضرت فرمود: «پدرش را با اسم صدا نزنند.»^۱ از سوءادب آن است که پدر و مادرت را به نام بخوانی. حتی اگر کافر باشند، باید آن ها را پدر و مادر خطاب کنی.

درباره احترام بی پایان حضرت زهرا (علیها السلام) به پیامبر ﷺ شنیده ای؟ ادب ایشان به پدرشان به اندازه ای بود که هرگاه پیامبر نزد دخترش می رفت، حضرت زهرا (علیها السلام) تمام قد برای پدرشان از جا بلند می شد، به استقبال ایشان می رفت، بر دست پدر بوسه می زد، عبا از دوش ایشان بر می داشت و نعلین پدر را به کناری می گذاشت و دوباره در جای خود و روبه روی ایشان می نشست. هرگاه پدر او را می خواند، ندای پدر را با «لیبیک، لیبیک» (بفرمایید، بفرمایید) پاسخ می گفت. حضرت فاطمه (علیها السلام) همیشه و در همه حال، پیامبر ﷺ را پدر جان (یا أبة) می خواند و همیشه رضایت آن حضرت را بر خشنودی خود مقدم می کرد.

بی علت نبود که هنگام رفتن پیامبر اسلام ﷺ به جنگ، آخرین خانه ای که از آن خارج می شد، خانه زهرا (علیها السلام) بود و پس از بازگشت، به نخستین خانه ای که وارد می شد، خانه زهرا (علیها السلام) بود و از فرط خستگی، در منزل او زیاد توقف می کرد.

بی دلیل نبود که هیچ زنی در چشم حضرت رسول ﷺ مانند زهرا (علیها السلام) مرضیه (علیها السلام)

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹: «سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ قَالَ لَا يُسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قِبَلَهُ وَلَا يَنْتَسِبُ لَهُ.»

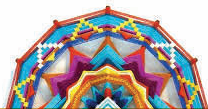
جای نداشت و بارها و بارها در حضور بقیه می گفت: «فداها آبوها»^۱ (پدرش فدایش باد!) به خاطر داری چند بار با پدرت حرفت شده است؟ نگران نباش. بین بچه‌ها و پدر و مادرشان از این اتفاقات می افتد. منتها باید ببینی تو چه نتیجه‌ای از آن خواهی گرفت و چه برخوردی خواهی کرد.

آیا از دست او عصبانی می شوی و پدرت را متهم می کنی؟
آیا به این حد جسارت رسیده‌ای که بر سرش داد بکشی و جلوی او عرض اندام کنی و حرف خودت را به کرسی بنشانی؟
یا اینکه فوراً قهر می کنی و تا چند روز با او حرف نمی زنی تا اینکه خودش پا پیش بگذارد؟

شاید هم اگر مادرت برای پادرمیانی یا حرف زدن با تو پا پیش بگذارد، در یک اقدام کاملاً ناعادلانه، پدرت را متهم به کم توجهی می کنی و او را با پدر فلان دوست یا دخترهای فلان فامیلتان مقایسه می کنی که: «ببینید باباشون چقدر به اون‌ها توجه می کنه! اصلاً به بچه‌هاش از گل نازک‌تر نمی گه. همیشه هم بیرون می بردشون. صدای بگو بخندشون هم همیشه بلنده. باباشون خیلی دل به دل دخترهاش می ذاره؛ اما بابای من چی؟ یا سرش به کار خودش بنده یا بلده من رو متهم کنه که: 'تو دیگه دختر بزرگی شدی و این رفتارها ازت بعیده!'»

دوست داری بدانی دختران زرنگ در این وضع چه کار می کنند؟ سکوت بهترین راه حل است؛ چراکه پدر بعد از مدتی آرام می شود و عطفوت پدرا نه‌اش او را به سمت تو می کشد و از طرفی، ممکن است در عصبانیت، حرف‌هایی بزنی که بعد پشیمان شوی و آب رفته، به جوی باز نگردد. این جور دختران به اتاق خود می روند و با وجود اینکه خیلی ناراحت هستند، سعی می کنند زود قضاوت نکنند. به جای اینکه مدام بخواهند پدر خود را متهم کنند و آنجا که شیطان به ذهنشان هجوم می آورد و رفتارهای پدرشان

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰ و ۸۶ و ج ۷۰، ص ۸۷.



را مرور می‌کند، آن‌ها سعی می‌کنند به رفتارهای خوب پدر فکر کنند. البته به رفتارهای خودشان هم فکر می‌کنند؛ اما حتماً این‌ها زمان خواهد برد.

در حدیث آمده است وقتی ناراحت هستی، اگر نشسته‌ای، بایست و اگر ایستاده‌ای، بنشین. خلاصه موقعیت خودت را تغییر بده. کاری کن که از آن حال وهوا بیرون بیایی و بعد که آرام شدی، خوب به ماجرا فکر کن.

درست است که بابا همیشه سر کار است؛ اما برای آینده دخترش این همه زحمت می‌کشد؛ برای اینکه دخترش راحت باشد. بالاخره یک‌زمان‌هایی هم او عصبانی می‌شود و خسته. حالا در این حالت خستگی، ممکن است با دخترش کل‌کل کند و این، چیز عجیبی نیست. پس بهتر است مثل دختران موقعیت‌شناس باشی و بدانی در چه زمانی، چه چیزی را با او در میان بگذاری.

خودت خوب می‌دانی پشت این چهره عصبانی و خسته و خواب‌آلود، پدر مهربانی است که از ته وجودش بچه خود را دوست دارد؛ حتی اگر به هر دلیلی، از دست او ناراحت باشی.

این را بدان: پدرت تو را دوست دارد و اگر به خانه بیاید و تو را نبیند، انگار چیزی گم کرده است.

همان‌طور که دوست نداری تو را با دیگران مقایسه کنند، تو هم سعی کن پدرت را با پدران دیگر مقایسه نکنی و او را همان‌طور که هست، دوست داشته باشی. شاید این توقع بیجایی باشد؛ اما این کار سبب می‌شود آرامش داشته باشی و در موقعیت‌های مختلف، درست تصمیم بگیری.

امام سجاده علیه السلام در این باره می‌گوید:

اگر خدای نکرده پدر و مادرت در حق تو بدی کرده باشند، چون ریشه و اصل تو هستند، باید رعایت آنان را بکنی، حتی اگر فاسق باشند. چند چیز در اسلام است که در آن‌ها استئنا وجود ندارد و احسان به پدر و مادر، از آن جمله است. حق پدرت بر تو این است که بدانی او اصل و ریشه توست و

تو فرع و شاخه او هستی و اگر او نبود، تو نبودی. هرگاه در خودت چیزی می بینی که باعث غرورت شده است، متوجه باش که پدرت اصل و اساس آن نعمت است.^۱

کسی که با پدر خود شدید برخورد می کند و به او بی احترامی می کند، مانند کسی است که بر سر شاخه نشسته است و دارد آن را از ته قطع می کند! به این جمله پیامبر ﷺ توجه کن که چه زیبا فرموده است: «دوستی پدر را حفظ کن و رشته محبت او را قطع نکن که خداوند نور تو را خاموش می کند.»^۲ نیز می فرماید: «رضایت خداوند در گرو رضایت پدر و مادر است و خشم خداوند نیز در گرو خشم آن هاست.»^۳

پس مراقب باش «صدایت را بیشتر از صدای آنان بالا نبری و دستت را بالاتر از دست آنان قرار ندهی.»^۴ اگر گاهی حق با توست، در برابر سخنانشان سکوت کن و به آن ها احترام بگذار. اگر کاری کردند که موافق میل تو نبود، آن ها را سرزنش نکن.



تو بابا را به چه می شناسی و بابا در چه فکری است؟

تابه حال به دست ها و چشم های خسته او نگاه کرده ای؟ چه دیده ای؟ اصلاً دیده ای یا خواسته ای ببینی؟ تابه حال سعی کرده ای خودت را جای او بگذاری؟ معلوم است که نمی شود!

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی الصدوق، ص ۳۷۱: «أَمَا حَقُّ أَبِيكَ فَإِنَّ تَعْلِمَ أَنَّهُ أَضْلَكَ وَ أَنَّكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يُعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَضَلَّ النَّعْمَةَ عَلَيْكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَالِكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.»

۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۱۷۲: «احفظ و ذأبیک لا تقطعه فیطفی الله نورک.»

۳. حسین نورى طبرسى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۶: «رضی الله فی رضى الوالدین و سخطه فی سخطهما.»

۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» مَا هَذَا الْإِحْسَانُ فَقَالَ الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَ أَنْ لَا تُكَافَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئًا مِمَّا يَخْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَا مُسْتَغْنَيْنِ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِمَّا يَنْتَغِيَنَّ عِنْدَكَ الْبَنَاتُ أَخْضَهُنَّ أَوْ يُلَاكُهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا» قَالَ إِنَّ أُشْجَرَكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ قَالَ: «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» قَالَ إِنْ ضَرَبَاكَ فَقُلْ لَهُمَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ قَالَ «وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرِّحْمَةِ» قَالَ لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَ رِقَّةٍ وَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَ لَا يَذْكُ فَوْقَ أُبْدِيِّهِمَا وَ لَا تَقْدَمْ قَدَامَهُمَا.»

پس دقت کن! مهربانی و تشکر تو از او بابت همه چیز، بابت بودنش، بابت دست‌های گرمش و بابت... خستگی را از دلش می‌برد. قند در دلش آب می‌شود که دخترش او را درک می‌کند و قدرش را می‌داند؛ حتی اگر به روی خودش نیاورد.

امام رضا علیه السلام می‌گوید: «خداوند متعال فرمان داده است که بندگان از پدر و مادرشان سپاسگزاری کنند؛ پس هرکس شکرگزار پدر و مادرش نباشد و زحمات‌های آنان را ارج نگذارد، در واقع از خدای خویش هم سپاسگزاری نکرده است.»^۱

یادم می‌آید بچه که بودم، با برادرم یواشکی بابایم را نگاه می‌کردیم. او ساعت‌ها با دست مشغول جمع کردن آشغال‌های ریزی بود که روی فرش ریخته شده بود. من و برادرم حسابی به این کارش می‌خندیدیم؛ چون می‌گفتیم: «ما که هم جارو داریم، هم جاروبرقی! پس چرا آشغال‌ها را با دست جمع می‌کند؟»

چند روز پیش که داشتم حسابی با خودم فکر می‌کردم که چطوری مشکلاتم را حل کنم، یک‌مرتبه متوجه شدم یک‌عالمه آشغال از روی فرش جلوی خودم جمع کرده‌ام! شاید آن روزها پدر هم به مشکلاتش فکر می‌کرد و ما مشغول خنده و بازی بودیم.

غم‌خوار پدر و مادر

به دنیا که آمدی، همه ذوق کردند که چقدر دوست‌داشتنی است و همه به پدر و مادرت تبریک گفتند که دختر غم‌خوار پدر و مادر است و در زمان تنهایی، برای آن‌ها مونس خوبی است.

حالا که بزرگ شده‌ای، می‌دانی غم‌خوار بودن یعنی چه؟ اصلاً چرا تو را به این ویژگی می‌شناسند؟

غم‌خواری یعنی کسی را در سختی‌ها درک کردن و در ناراحتی‌ها مرهم دل کسی بودن.

بیا باهم چند نمونه غم خواری را مرور کنیم:

وقتی بیایی خانه و ببینی مادرت، همان مادر روز قبل نیست و حوصله تو را ندارد یا فکرش مشغول است، چه احساسی به تو دست می دهد؟

دلت می خواهد او را از این حالت در بیاوری؟ اصلاً برایت مهم است که مادرت چه حالی دارد؟ چه کاری به نظرت در این موقع صحیح تر است:

رفتن و تنها گذاشتن او؛ زیرا فکر می کنی نمی توانی تأثیری در تغییر حالت او بگذاری.

یا اینکه سریع از مادرت می پرسی: «امروز چه شده؟ چرا این قدر بی حوصله اید؟»

یا اینکه برایت اهمیتی ندارد و بی خیال از کنار این قضیه رد می شوی یا اینکه چون مامانت دفعه قبل با تو سر مسئله ای حرفش شده بود، تو هم بی توجه به او، سر کار خودت می روی و می خواهی تلافی کنی.

احتمالاً تو هیچ کدام از این کارها را انجام نمی دهی؛ بلکه ترجیح می دهی بعد از عوض کردن لباس هایت، بیایی و صورت مادرت را ببوسی و بعد با مهربانی دخترانه ات، اول مادرت را بخندانی و بعد بپرسی: «مامان خوبم، امروز چی شده که دختر قشنگ رو ندیدی؟» بعد هر جور که می توانی، او را از این وضعیت خارج می کنی و به حرف ها و درد دلش گوش می دهی.

حالا بیا به این فکر کن: زمانی برایت پیش آمده است که به پول نیاز داشته ای تا با دوستت یا دختر خاله ات به خرید بروی یا کسی از هم سن و سالان خودت چیزی مانند مانتو، لباس، موبایل و... خریده است و تو آن را نداری. در همین حال از مادرت شنیده ای که پدرت وضع مالی خوبی ندارد. تو چه کار می کنی؟

بعضی دخترها بی خیال وضع پدر و خانواده خود، صدایشان را بلند می کنند یا شروع به گریه می کنند: «فلانی فلان چیز را دارد، من هم می خواهم. به من ارتباط ندارد که شما پول ندارید. شما اصلاً من را درک نمی کنید. همیشه به فکر خودتان هستید. ببینید مردم برای دخترهای خودشان چه کارها که نمی کنند! شما برای من چه کار کرده اید؟ چرا وقتی نوبت من می شود، همیشه می گوئید پول نداریم؟ و...»

شاید هم تو از آن دخترانی هستی که دربارهٔ موقعیت مالی پدرشان فکر می‌کنند. سعی می‌کنی با او همدردی کنی. خودت را باری بر خرج‌های او قرار نمی‌دهی و از چیزهایی که دوست داشتی بخری، صرف نظر می‌کنی تا بتوانی در خانه سهمی مهم به عهده بگیری. این طوری پدر و مادرت می‌فهمند که چقدر بزرگ شده‌ای و وضعیت را درک می‌کنی. در این موقعیت به جای اینکه به فکر خودت باشی، نگران وضع خانواده هستی و سعی می‌کنی با چشم‌پوشی از خواسته‌های خودت، فشار کمتری به خانواده وارد کنی. این، نشانهٔ بلوغ فکری و عاطفی توست.

باید به خودت بقبولانی که: «الان باید در خرج کردن برنامه‌ریزی داشته باشم. اگر چیزی را نیاز ندارم، نخرم یا اگر چیزی را دارم، فعلاً به همان بسنده کنم. از خرج‌های اضافی باید پرهیز کنم؛ تمام پول توجیبی‌هایم را یک مرتبه خرج نکنم و برای روز مبادا هم فکر کنم.»

شاید با این روش بتوانی قناعت کردن را هم یاد بگیری و بفهمی صرفه‌جویی کردن یعنی چه.

مریض که می‌شوی، چه کسی بیشتر از همه نگران توست؟ چه کسی به فکر سلامتی توست؟ خودت خوب می‌دانی: مادرت بیشتر از همه این حس را دارد. او دوست ندارد خار در پای تو برود و دوست دارد تو هم این را بدانی؛ ولی تو که بزرگ شده‌ای، این رفتار او را نمی‌پسندی و در برابر دلسوزی‌هایش پر خاش می‌کنی و این کارش را دوست نداری.

حالا اگر مادر یا پدرت مریض شوند، چه کسی به فکر آن‌هاست؟ تو حواست به مریضی آن‌ها هست؟

شده لاقابل با یک لیوان آب یا حتی با احوال‌پرسی دخترانه‌ات، دل آن‌ها را شاد کنی؟ از آن احوال‌پرسی‌ها که نشان می‌دهد تو، هستی و می‌فهمی آن‌ها چه حالی دارند! مطمئناً این، روش تو خواهد بود. تو خوب



می‌دانی چه کنی.

این‌ها همه معنای مونس بودن و غم‌خواری برای پدر و مادر است؛ معنای درک موقعیت است. شاید معنا و مفاهیم دیگری هم داشته باشد و شاید تو در مواجهه با آن‌ها، راه و روش‌های بهتری انتخاب کنی.

تو عضوی از یک خانواده هستی با مسئولیت یک دختر. فکر نکن این‌ها توقعات بیجایی است که بقیه از تو دارند. نه، آن‌ها تو را با این ویژگی می‌شناسند. پس تو هم خودت را بشناس و بدان بزرگ‌شدن تو تغییری در این ویژگی‌ات ایجاد خواهد کرد و معنای آن را بهتر خواهی فهمید.

هنرمندی دختر

فکر می‌کنی تو جزو کدام دسته از دختران هستی؟

آن‌هایی که برای انجام هر کاری بهانه می‌آورند و خود را به راهی دیگر می‌زنند و انگار تافته جدا بافته از خانواده هستند و هر اتفاقی افتاد، به آن‌ها ربطی ندارد. فقط و فقط به خودشان و سرووضع خودشان اهمیت می‌دهند و بقیه به آن‌ها چه؟

از اول، تکلیفشان را با همه چیز و همه کس روشن می‌کنند و کار نمی‌کنند تا لازم نشود که تا آخرش بروند. خودشان را مشغول آینه و تیپشان می‌کنند که صبح چطور می‌آید از خانه بیرون بروند؟ کدام مانتو با کدام روسری یا مقنعه به هم می‌آید؟ چه تیپی بزنند که چشم دوستانشان از حدقه در بیاید؟ این، دنیای آن‌ها و هدف آن‌ها می‌شود.

یا جزو آن دسته دخترانی هستی که اگر روزی در خانه باشند و در کارها کمک کنند یا فقط کار کوچکی در خانه انجام بدهند، سر همه منت می‌گذارند؟ انگار کوه کنده‌اند!

این‌ها فقط دوست دارند همه چیز تمیز و زیبا باشد و هر چیزی در جای خودش قرار داشته باشد. با همه هم مدام دعوا می‌کنند که



چرا اینجا کثیف است یا چرا اینجا

تمیز نیست و چرا همه چیز به هم ریخته است.

حالا این به کنار، همیشه توقع دارند مادرشان همه

کارها را بکند و آن‌ها گاهی کمکی کنند. آن‌ها مدام در حال

ایراد گرفتن از بقیه هستند. دیگر همه آن‌ها را شناخته‌اند: دختر

غرغرو.

یا اینکه از آن دسته هستی که همه کارها در خانه به او ربط پیدا

می‌کند. اگر او نباشد، مادرش دست به دکوراسیون خانه نمی‌زند

و صبر می‌کند تا بیاید، از بس که خوش سلیقه و مرتب است.

هر وقت می‌خواهند به مهمانی بروند، اول به سر و قیافه مامان

و بابا توجه می‌کند و بعد به خواهر و برادرش. نه اینکه

دخالتی در کار آن‌ها بکند؛ بلکه از بس که به نظر او

احترام می‌گذارند و برایشان مهم است او چه

پیشنهادی دارد، کمک می‌کند.

دیگر یک پای خانه است!

آوازه‌اش در فامیل و آشنا



پیچیده است: «دختر فلانی خیلی خوش سلیقه‌ست. از هر انگشتش یه هنر می‌باره. خیلی هم برای مامان و باباش احترام قائله.»

شنیده‌ای که از قدیم گفته‌اند: «دختر خونه، گوشت بارگنه»؟ می‌دانی معنای این جمله چیست؟

قدیمی‌های می‌گفتند: «دختر باید کارهای خانه را انجام بدهد تا وقتی خواست ازدواج کند، آماده باشد» و یکی از وظایف مهم او را آشپزی می‌دانستند.

نظر تو چیست؟ می‌گویی: «آن دوره گذشت. حالا دیگر کی از این کارها می‌کند؟» یا اینکه می‌گویی: «دختر را چه به کارهای خانه؟! مامانم که هست. این کارها پوست دستم را خراب می‌کند. لباس‌هایم بو می‌گیرد. من وقت این جور کارها را ندارم.»

بهتر است بدانی دیر یا زود، ازدواج می‌کنی و اگر آشپزی‌ات ضعیف باشد، پیش خودت خیلی احساس کمبود می‌کنی. آشپزی جزو کارهایی است که خلاقیت آدم را افزایش می‌دهد. این کار فقط برای رفع گرسنگی نیست؛ بلکه یک پیام عملی برای کسانی است که دوستشان داریم.

به‌طور کلی، کارهای هنری به انسان آرامش می‌دهد و روحش را بزرگ می‌کند. پس یک‌وقت‌هایی که در خانه هستی، این کارها را انجام بده؛ حتی اگر با مخالفت روبه‌رو شدی یا از کارت تعریفی نشد. بالاخره با تمرین، یاد خواهی گرفت. هنر دختر بودن خودت را به همه ثابت کن.

می‌دانستی آن روزها هر وقت می‌خواستند به خواستگاری دختری بروند، اول از همه از هنرهای دختر و بعد از آشپزی او می‌پرسیدند و می‌گفتند: «دختر شما چه هنری بلد است؟»

پدر و مادر دختر هم می‌گفتند: «دختر ما از هر انگشتش یک هنر می‌بارد.» دورتادور خانه هم پر بود از هنرهای دختر: گل‌دوزی، بافتنی، خیاطی و ...

فکر می‌کنی هنرهایی که دختران امروزی یاد می‌گیرند، چقدر برای زندگی مشترکشان یا حتی برای خودشان مناسب است؟

چقدر به فکر یادگرفتن هنر خانه‌داری هستند؟ تو چطور؟ چقدر تلاش کرده‌ای؟



شور و شوق خانه

تمام شور و شوق خانه به سروصدای بچه‌هاست. اگر بخندند، همه می‌خندند و اگر شاد باشند، پدر و مادر و بقیه هم شادند. حتی زمان‌هایی که مشکلی برای پدر پیش بیاید یا مادر از چیزی ناراحت باشد، آن‌ها هستند که می‌توانند حال و هوای خانه را با خنده‌ها و شور و شوقشان و بالاخره با تعریف‌هایشان از این طرف و آن طرف، عوض کنند.

در این وضعیت، دختران بهترین گزینه برای شروع شادی در خانه هستند.

تو، وقتی در خانه هستی، چه کار می‌کنی؟ از آن دخترهایی هستی که همیشه خودش را در اتاق حبس می‌کند و با کسی از خانواده هم صحبت نیست؟ فکر می‌کنی بابا و ماما از دنیای دیگری هستند و تو هم از دنیایی دیگر؟!

بابا که از بیرون به خانه می‌آید، سراغش را از مادر می‌گیرد و او اصلاً به روی خودش هم نمی‌آورد. حوصله هیچ کس و هیچ چیز را ندارد. با یک من عسل هم نمی‌شود او را خورد. شاید هم برعکس این است!

می‌دانی بعضی از دخترها وقتی در خانه هستند، همه شادند. از در که وارد می‌شوند، باید حرف بزنند. انگار این وظیفه اصلی آن‌ها در خانه است. همه را به حرف می‌آورند. وقتی وارد خانه می‌شوند، بلند به همه سلام می‌کنند. عاشق بوسیدن روی مادر و پدرند.

با یک جمله ساده و قشنگ، خستگی را از تن مامان و بابا بیرون می‌کنند. غذای دست‌پخت مامان را با اشتها می‌خورند و به بابا می‌گویند: «چقدر دلم از این میوه‌هایی که خریدید، می‌خواست.» فقط با یک جمله ساده! نه برای لوس کردن خودشان، بلکه به خاطر عشقی که به مادر و پدر خود دارند، آن‌ها را سر ذوق می‌آورند.

اگر در روز به پدر خود تلفن نکنند، آرام نمی‌گیرند. مامان و بابا هم طاقت دوری آن‌ها را ندارند.

شاید اگر برادر داشته باشند، برادرشان از این کارهای آن‌ها خوشش نیاید؛ اما وای به روزی که در خانه نباشند: سکوت... برادرشان در دلش خدا خدا می‌کند که زود برگردند. برادرها هم این شور و هیجان خواهرشان را دوست دارند؛ ولی به روی خودشان نمی‌آورند.

تو به کدام یک از این دخترها رأی می‌دهی؟

اصلاً در کدام موقعیت هستی؟

تا حالا تلاش کرده‌ای شبیه کدام یک از این‌ها باشی؟

فرزندان صالح از هر فرصتی برای خیرخواهی و شاد کردن پدر و مادر خویش بهره می‌گیرند. این عمل، نتایج مثبتی برای آنان به همراه دارد. رسول خدا ﷺ فرمود: «اینکه برای نیکی به والدین، در بستر استراحت کنی تا آنان را شاد سازی و آنان نیز با چهره‌ای بشاش با تو سخن بگویند، بهتر از این است که با شمشیر در راه خدا جهاد

کنی. در مقابل، اگر کسی والدین خود را خشمگین کند، نمازش پذیرفته نیست.^۱
 آیا می‌دانی نگاه به روی پدر و مادر از روی محبت، عبادت محسوب می‌شود؟
 هر فرزند صالحی به والدینش نظر پُرمهر بیفکند، خداوند برای او در برابر هر نگاه،
 پاداش یک حج پذیرفته‌شده می‌دهد؛ هر چند این نگاه روزی صدها بار تکرار شود.
 همچنان که به‌فرمودهٔ امام‌صادق علیه السلام اگر فرزندی تندوتیز به پدر و مادر نگاه کند،
 هر چند در حق او ظلم کرده باشند، خداوند نمازش را نخواهد پذیرفت.^۲



۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۶.

۲. نک: حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۹۵.

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، به تحقیق و تصحیح احمد موحدی قمی، چ ۱، بی جا: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۳. بروجردی، سید حسین، جامع أحادیث الشيعة، ج ۲۶، چ ۱، تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ ش.
۴. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحة، چ ۴، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۹، چ ۱، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۶. راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر، تهران: کوشان پور، ۱۴۱۸ ق.
۷. شیخ صدوق (قمی)، محمد بن علی بن بابویه، امالی الصدوق، چ ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱ و ۲ و ۶، چ ۴، تهران: دارالکتب اسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۹. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحكم و المواعظ، به تحقیق و تصحیح حسین حسینی بیرجندی، چ ۱، قم: دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.
۱۰. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۶، بیروت: الرسالة، ۱۴۰۱ ق.
۱۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۳ و ۷۰ و ۷۱ و ۱۰۱، چ ۲، بیروت: دار الإحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، چ ۱، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ق.

مسابقه فرهنگی دخترانه

توضیحات شرکت در مسابقه

* پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و دختران نوجوان می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی ۳۰۰۸۰۲۲۲۲: برای این کار، کافی است به ترتیب، نام مسابقه، شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها به صورت یک عدد پنج رقمی از چپ به راست، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه پیامکی ۳۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: دخترانه ۱۴۱۳۲ ثمینه کاظمی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی به نشانی:

www.razavi.aqr.ir

۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخنامه: پاسخنامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در کیوسک‌های راهنمای زائر بیندازید یا به صندوق پستی ۹۱۷۳۵-۳۵۱ ارسال کنید.

* هزینه ارسال پاسخنامه از طریق «پست جواب قبول» پرداخت شده است و نیازی به استفاده از پاکت و تمبر نیست.

* پیامک‌ها و پاسخنامه‌های تکراری یا ناقص حذف می‌شود.

* آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

* قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

* این متن حاوی آیات قرآن و اسماء متبرکه است. شایسته است در حفظ حرمت آن کوشا باشیم.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامک جداگانه‌ای ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول: آیه ۳۶ سوره مبارکه آل عمران که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾ در شرح تولد

کدام بزرگوار نازل شده است؟

۱. حضرت زهرا علیها السلام

۲. حضرت عیسی علیه السلام

۳. حضرت زینب علیها السلام

۴. حضرت مریم علیها السلام

پرسش دوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از دعا برای پدری که خداوند توفیق داشتن دختری یا دخترانی

را به او داده بود، چه می‌فرمودند؟

۱. دختران برکاتی دوست‌داشتنی هستند

۲. دختران همچون گل بهاری لطیف هستند

۳. دختران همچون دسته‌گلی خوشبو هستند

۴. دختران نشانه زیبایی و طراوت و ظرافت خلقت هستند

پرسش سوم: اینکه دختران را «مُمرضات» خوانده‌اند، به چه معناست؟

۱. ریزبین و هنرمندند

۲. پرستار خانواده‌اند

۳. سرشار از لطف‌اند

۴. در محبت پیش‌قدم‌اند

پرسش چهارم: فرموده‌اند: «اگر کسی موفق شود سه دختر را بزرگ کند، خداوند سه بوستان بهشتی به او می‌دهد که هرکدام از آنها از همه دنیا و هرچه در آن است، بزرگ‌تر است.» این سخن کدام بزرگوار است؟

۱. امام علی علیه السلام

۲. امام صادق علیه السلام

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۴. امام حسین علیه السلام

پرسش پنجم: امام صادق علیه السلام ابراهیم مهزّم را به چه علت سرزنش فرمودند؟

۱. به علت رفتار بد او با همسایه‌اش

۲. به علت مجادله او با پدرش

۳. به علت پرداخت نکردن زکات اموالش

۴. به علت مجادله او با مادرش

از مجموعه کتاب‌های «کلبه آرامش»

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

..... تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت باکد شهر: شماره همراه:

پاسخنامه مسابقه فرهنگی دخترانه

گزینه	۱	۲	۳	۴
اول				
دوم				
سوم				
چهارم				
پنجم				

نظرسنجی کتاب دخترانه از مجموعه کتاب های «کلبه آرامش»

ردیف	موضوع	پیشگام	نوع	ممنوع	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفیدبودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادهای و انتقادات: -----						

لبه کاغذ را پس از برش، تا زده و بچسبانید

پست جواب قبول



..... فرستنده:

.....

.....

..... کدپستی:

----- از این قسمت تا شود -----

هزینه پستی براساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵